

پرو، زندان بزرگ آمریکای لاتین

مصاحبه با خانم لوپز مارسلا، یکی از فعالین حزب کمونیست پرو مصاحبه کننده: مرضیه دانش

در سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی کشورمان در تابستان خونین ۶۷، جهت آگاهی خوانندگان اتحادکار از وضعیت فعالین سیاسی کشورهای دیکتاتور زده، با یکی از اعضای حزب کمونیست پرو (PCP) خانم لوپز مارسلا (Marcela Lopez) مصاحبه ای انجام داده ایم که از نظراتان می گذرد.

معرفی: حزب کمونیست پرو در ۷ اکتبر ۱۹۲۸ توسط Jose Carlos Mariategli بنیانگذاری گردید و در حال حاضر رهبر هفتاد و پنج ساله حزب که در زندان نیروی دریائی و در جزیره ای دورافتاده تحت حفاظت نیروهای مشترک آمریکا و پرو قرار دارد این جریان را رهبری می کند. او با تنها کسی که امکان تماس دارد، آن هم از راه دور و کیلش می باشد. اعتصاب غذای ۳۲ روزه وی که از آغاز ماه یونی ۲۰۰۴ در اعتراض به شرایط بسیار بد زندان آغاز کرد مورد حمایت تمامی زندانیان سیاسی سراسر کشور واقع گردید. همین امر باعث گردید که دیکتاتوران حاکم دست به عقب نشینی زده و اعلام کنند که قصد دارند محدودیت های موجود در زندانها را کاهش دهند.

اینک به این مصاحبه که از سوی اتحاد کار و توسط مرضیه دانش به زبان آلمانی انجام پذیرفته و به فارسی برگردانده شده است، نظراتان را جلب می نمائیم:

اتحاد کار: خانم مارسلا اگر ممکن است جهت آگاهی خوانندگان نشریه خودتان را معرفی کنید و بگوئید که چه عاملی باعث گردید به طرف سیاست کشیده شوید؟

مارسلا: در خانواده ای تهیدست و در محله ای فقیر متولد شدم. به خاطر مشکلات مالی که خانواده ام با آن دست به گریبان بود ناچار

شدم از هشت سالگی کار کنم. در هنگام تحصیل در دبیرستان می شنیدم که در بسیاری از کشور های جهان بر علیه بی عدالتی مبارزه می شود. کشش و انگیزه من به فعالیت سیاسی و مبارزه بر علیه امپریالیست ها که در سراسر جهان دست به غارت و استثمار می زدند، در زمان دانشجویی ام بیشتر شده و جذب حزب کمونیست پرو شدم. در جریان اعتراضات دانشجویی در حالیکه سال سوم رشته پزشکی بودم در سال ۱۹۸۳ دستگیر و تحت شدیدترین شکنجه های روحی و جسمی قرار گرفتم.

اتحاد کار: اگر ممکن است در مورد شکنجه های اعمال شده بر علیه شما بیشتر توضیح دهید؟

پنج سال را در زندان گذرانده ام، همانطور که گفتم در این مدت تحت شدیدترین شکنجه ها قرار گرفته ام. در زندان بطور سیستماتیک مرا در آب سرد خوابانده و از طریق سینه و آلت تناسلی ام شوک الکتریکی به من وارد می کردند، شب ها از ساعت ده تا پنج صبح مرا شکنجه می کردند و روز ها برای بهبود زخماهایم به من پماد می دادند. مرا بدون لباس، با دست آویزان کرده و بازجویی ام می کردند و می خواستند از من اقرار بگیرند. شکنجه را تا بیهوش شدنم ادامه می دادند. بالاخره پس از تحمل دو ماه شکنجه، در پی تلاش یکی از آشنایانم که وکیل بود، مرا از زندان پلیس (زندان ویژه جرایم عادی) به بخش زندانیان سیاسی منتقل کردند که در بند ما صد و بیست نفر جای داده شده بود.

اتحاد کار: از شکنجه هایی که بر دیگر زندانیان سیاسی و یا بر خودتان اعمال شده است باز هم چیزی برای گفتن دارید؟

یکی دیگر از شکنجه های معمول که بعدا



فهمیدم که برای شکستن مقاومت تمامی زندانیان سر موضع به کار گرفته می شود این بود که، این زندانیان را چشم بسته و لخت درون حوضچه ای پر از کثافت انداخته و با چرخاندن آنها تلاش می کردند او را وادار به

اعتراف کنند. در مواردی نیز از مواد مخدری استفاده می کردند به نام Pentotal که با تزریق زیاد آن به فرد زندانی، زندانی بی وقفه و بسیار زیاد شروع به حرف زدن می کرد، این اقدام باعث می گردید که زندانی نا خواسته و غیر قابل کنترل اطلاعات در اختیار بازجویان قرار دهد. با این اقدام شکنجه گران، به تدریج بخشی از مغز صدمه دیده و فرد دیگر به حالت عادی بر نمی گردد.

اتحادکار: چه تعدادی زندانی سیاسی در پرو وجود دارد و در چه زندانهای نگهداری می شوند؟

حدودا سه هزار زندانی سیاسی وجود دارد که در بیست زندان نگهداری می شوند که از این تعداد شش زندان ویژه، مسئولیت نگهداری زندانیان به گفته رژیم فعالین خطرناک را به عهده دارند. زندانیان به خاطر کنترل بیشتر بر روی آنها، در زندانهای که در نقاط دور افتاده و شهرهای کوچک ساخته شده است نگهداری می شوند.

اتحاد کار: ملاقات با زندانیان چه وضعی داشت؟

مارسلا: ملاقات کنندگان شدیداً کنترل می شوند، آنها باید در موقع ملاقات با زندانیان دفتری را امضا کنند و در صورتیکه در تظاهرات و یا یک حرکت اعتراضی دیده شوند از سوی نیروهای امنیتی دستگیر می شوند.

اتحاد کار: علت بازداشت ها چیست و بازجویی توسط چه ارگانی صورت می گیرد؟

مارسلا: به دلیل مبارزه مان بر علیه بی عدالتی و داشتن ایدئولوژی مارکسیستی، رژیم ما را خطرناک و مضر، به مردم معرفی می کند. دستگیری مخالفین توسط پلیس مخفی صورت می گیرد و بازجویی ها نیز که با شکنجه های طاقت فرسا همراه است توسط همین ارگان انجام میشود. به طور نمونه پدر من توسط پلیس مخفی ربوده شد، ولی چون یکی از آشنایانمان صحنه ربوده شدن او را دیده بود، توانستیم این قضیه را پیگیری کنیم و با پرداخت مبلغ زیادی پول و همچنین به خاطر پیروی پدرم موفق شدیم پس از گذشت دو سال آزادش کنیم. در بسیاری موارد، فرد دستگیر شده در زیر شکنجه های قرون وسطائی آنها جان می سپارد. افراد ربوده شده معمولاً به قتل می رسند و اثری از اجساد آنها هم دیده نمی شود.

اتحاد کار: اگر ممکن است بیشتر راجع به پلیس مخفی توضیح دهید؟

تندر

مقدمه: در گزارشات منتشر شده توسط نهادهای بین المللی حقوق بشر و عفو بین الملل در ارتباط با زندانیان سیاسی در جهان، باسک اسپانیا جای ویژه ای در این گزارشات دارد. منطقه ای در اروپا که هم چنان تعداد زندانیان سیاسی اش افزایش می یابد. همچنین در ترکیه که نقض خشن حقوق بشر در آن تاریخی به قدمت خود این کشور دارد.

برای آشنایی بیشتر با وضعیت حقوق بشر در این دو کشور، مطالب زیر را از کتاب «تندر» که به زبان آلمانی انتشار یافته است ترجمه آزاد کرده و برای ویژه نامه نشریه «اتحادکار» برگزیده ایم.

ناهید جعفرپور

باسک

اگر این جمله درست باشد که قوی بودن یک جنبش با زندانیان سیاسی اش در رابطه است، آنگاه خواهیم فهمید که جنبش آزادی بخش باسک جنبشی بسیار قدرتمند است. برخی اوقات کافی است که تنها سری به سرزمین باسک بزیم تا به مفهوم این جمله بیشتر پی ببریم. خانواده ها روز های جمعه در شهر ها و روستاها، عکس های افراد زندانی خانواده خود را در محلات و خیابانها می گردانند تا آنها هرگز فراموش نگرددند. هنوز در بسیاری از کافه ها عکس زندانیان سیاسی بر دیوارها آویزانند و بر خا بر روی پنجره ها اعلامیه های کوچکی با تصویر سرزمین باسک که زیر آن نوشته شده است: " آزادی زندانیان سیاسی باسک " چسبانده شده است. شعاری که در تظاهرات های ۱۰۰ هزار نفری برای آزادی زندانیان سیاسی باسک فریاد می گردد.

زندانیان چه کسانی هستند؟

زندانیان بسیار متنوع اند. زندانیانی با زبان، آداب، دین، افکار، محل تولد، جنسیت، سن و سال و نوع مبارزه متفاوت.

تعداد زندانیان باسک بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر می باشند که در سه ساله اخیر به ۷۰۰ نفر رسیده اند. حدود ۷۵ زندانی در زندانهای فرانسه و اسپانیا بسر می برند. ۳۳ نفر در ۳ زندان باسک زندانیند که عموماً محل بازداشتشان خارج از باسک و دستگیری اغلب آنها در فاصله ای حدود ۷۰۰ کیلومتری دورتر از باسک بوده است. بجز این زندانیان، در آرژانتین، انگلستان، هلند و حتی در مونیخ هم زندانیان سیاسی باسکی در زندانها بسر می برند. از این تعداد ۱۰۰ نفر زن و بقیه را مردان تشکیل می دهند. زندانیان در زندانها خود را سازماندهی کرده و در روند مبارزه جنبش آزادیبخش باسک شرکت دارند.

اتحاد کار: با توجه به سرکوب مخالفین، وضعیت نیروهای اپوزیسیون در حال حاضر در پرو چگونه است و قوی ترین نیروی مخالف رژیم کدام است؟

مارسلا: با توجه به استبداد حاکم، نیروهای اپوزیسیون، فعالیت زیر زمینی دارند و حمایت توده ای برخوردارند. حزب کمونیست (P.C.P) قوی ترین نیروی اپوزیسیون در پرو است که نفوذ قابل توجهی در بین دانشجویان، کارگران و کشاورزان پروئی دارد. به دلیل همین پایگاه توده ای حزب است که رژیم نتوانست، گونزالو رهبر حزب را به قتل برساند. توپاکامارو به دلیل ائتلافی که با بخشی از رژیم کرد، مرتکب خطای بزرگی گردید که هم اعتبارش خدشه دار گردید و هم با اطلاعاتی که سازمان امنیت پرو در این رابطه از آن بدست آورده بود ضربه سنگینی را متحمل گردید.

اتحاد کار: با توجه به اینکه بخشی از فعالین حزب شما در خارج از کشور به سر می برند، حزب شما چه نوع فعالیت و برنامه ای را در خارج از کشور در دستور کارش قرار داده است؟

مارسلا: امپریالیست ها دشمن مشترک تمامی نیروهای ترقیخواه و کمونیست هستند، بهمین خاطر ما باید با تشکیل جبهه ای مشترک در سراسر جهان به کارزاری گسترده بر علیه آنها دست به زیم. همچنین ما تلاش می کنیم با شرکت در فوروم های مختلف، احزاب، سازمانها و نیروهای مترقی را در جریان آنچه که در پرو و در زندانهای کشور ما می گذرد قرار دهیم و حمایت آنان را از مبارزاتمان جلب نمائیم. ما به حمایت آنان برای پیشبرد مبارزاتمان نیاز داریم.



اتحادکار: از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذارده و ما را به ویژه از وضعیت زندانیان سیاسی و فعالین سیاسی پرو، مطلع ساخته اید بی نهایت سپاسگزاریم.

مارسلا: گروه های ترور به نامهای «Dincote»، «Dirin»، و «Grupe Colina» که در ارتباط با سازمان مخفی پرو هستند، مخالفین و وکلای آنها را ربوده و به قتل می رسانند. علیرغم اینکه در پرو به طور قانونی اعدام ممنوع است ولی رژیم آشکارا اقدام به ترور مخالفینش می کند. در سال ۹۲ در حالیکه تحت پیگرد بودم موفق به خروج از کشور شدم ولی پس از خروج از کشور، شنیدم که وکیل را به خاطر اینکه موفق به تبرئه من شده بود، ربوده و به قتل رسانده اند.

اتحاد کار: چه درصدی از زندانیان سیاسی پرو را زنان تشکیل می دهند؟

مارسلا: سی درصد از زندانیان سیاسی در پرو را زنان تشکیل می دهند، با وجودیکه زنان درصد کمتری از زندانیان سیاسی را شامل می شوند ولی رژیم از زنان به خاطر نقش و موقعیتشان در خانواده و جامعه آنان را خطرناکتر می بیند.

اتحادکار: وضعیت بهداشتی و تغذیه زندانیان چگونه است؟

مارسلا: بلحاظ بهداشتی و تغذیه شرایط و امکانات زندانیان بسیار بد است، از آب آشامیدنی سالم خبری نیست، معمولاً با دوش گرفتن، زندانی دچار عفونت می شود. از آنچه که ملاقات کنندگان برای فرد زندانی می آورند مقدار ناچیزی به دست زندانی می رسد و توسط زندانبانان دزدیده می شود. صبحانه ها معمولاً چای همراه با یک تکه نان داده می شود و نهار و شام نیز ماکارانی که بدون سس است و تنها با موادی رنگین شده است. تا چندی قبل همه سلولها دو نفره بود ولی در پی اعتصاب غذای سراسری، زندانیان به بند های عمومی منتقل شده اند.

اتحاد کار: همانگونه که اطلاع دارید در سال ۶۷ جمهوری اسلامی، هزاران تن از زندانیان سیاسی را در جریان محاکمات نمایشی چند دقیقه ای در برابر جوخه های اعدام قرار داد. آیا در پرو هم چنین جنایات هولناکی روی داده است؟ اگر آری در چه سالی و در چه ابعادی؟

مارسلا: در طی سالهای ۱۹۸۲، ۱۹۸۶، و ۱۹۸۸ در زمان ریاست جمهوری گارسیا و در سال ۱۹۹۲ در زمان فوجی موری صدها تن از زندانیان سیاسی به طرز فجیعی سوزانده شده و یا با اشکال دیگر به قتل رسیده اند.

شکنجه سفید" هم بکار گرفته شود و سلول های دائمی انفرادی کوچک "کشوی سمی" اسمی که رئیس زندان برای این سلول های انفرادی انتخاب نموده بود، پر از زندانی شوند. توسط دستگاه های الکترونیکی



تمامی زندان مورد کنترل قرار گرفت و ماموران امنیتی مرتباً کوچکترین رفتار و اعتراض زندانیان را در کنترل خویش داشتند. اینکه در موقعیت وحشتناک زندان هیچگونه تغییری نکرده بود را بعداً در سال ۱۹۷۸ زمانی که آگوستین رونداي آنارشيست در زندان زیر شکنجه کشته شد نشان داد. گزارشی از سازمان عفو بین الملل چنین حکایت می کند که در سال ۱۹۸۰ شکنجه های وحشتناک سیستماتیک در زندانهای اسپانیا بیداد می کرده است. از دمرکراسی در اسپانیا خبری نبود. از وعده های پاکسازی پلیس و انحلال سازمان امنیت و سازمانهای مخصوص دیگر و ارتش و دیگر نه خبری بود و نه سخنی. شرم آور بود که حزب سوسیالیست کارگران و دیگر احزاب به قانون ضد تروریستی رای مثبت داده بودند. تنها حزب ناسیونالیست باسک و سازمان چپ فرانسیسکو لتامندیای باسک این قانون را تحریم نموده بودند. سازمان عفو بین الملل در گزارش خود می نویسد که چنین قانونی اجازه می داد که زندانی قبل از اینکه دادگاهی برای محکومیت یا آزادی داشته باشد در حبس نگه داشته شود و نسبت به تجربه ای که عفو بین الملل در کشورهای دیگر با آن روبرو بوده این انفرادی و ممنوعیت تماس با دیگران شرایط زندان را برای زندانی سخت تر کرده است. هر بلائی که سر زندانی بیابورد نه خانواده اش و نه وکیل زندانی به هیچ وجه خبردار نخواهند شد. دادگاه مادرید هم به علت دوری راه هیچگونه محافظتی در مقابل سوءاستفاده ها و آزار وادیت پلیس یا ماموران شخصی زندان نسبت به زندانی نخواهد داشت. طبق گزارش عفو بین الملل تنها در فاصله ۲۳ تا ۲۸ اکتبر ۱۹۷۹ که آنها در زندانها حضور داشته اند ۱۴ نفر به سختی شکنجه شده اند. شوک الکتریکی، اشکال خفه کردن، مثل استفاده از کیسه پلاستیک و کشیدن آن بر سر زندانی و یا فرو بردن در وان پر آب حمام، ضربات شلاق، فرو بردن خلال دندان به زیر ناخن های زندانی، استفاده اجباری از مواد مخدر و تمامی انواع شکنجه هایی که در زمان دیکتاتوری فرانکو بکار میرفت در اینجا هم بکار برده میشوند. از همه

قانونی روزنامه (Ekin) به مفهوم آکسیون، دو نفر از رهبران این روزنامه هم دستگیر گردیدند که بعد از مدتها آزاد شدند. در ضمن در میان زندانیان سیاسی باسکی پترا الزه از فرانکفورت هم زندانی بود. وی در سال ۱۹۹۷ به همراه دوستش و یکی از اعضای جنبش آزادیبخش باسک در بخش فرانسوی سرزمین باسک دستگیر گشته بود و با وجود اینکه که هردو گفته بودند که تنها رابطه های شخصی با یکدیگر دارند اما به جرم همکاری و پشتیبانی از این جنبش در حدود ۳۰ ماه در زندان فرانسه بسر بردند. سپس دولت اسپانیا اعلام نمود که بر علیه آنان ۱۹ فقره اتهام مبنی بر شرکت در قتل ها اثبات گشته است و خواهان استرداد آنان به اسپانیا گشت و با وجود اینکه آنان ۱۷ ماه در حبس موقت زندان فرانسه بسر می بردند اما بعد از تحویل به دولت اسپانیا از سوی دادستانی اسپانیا این جرائم پس گرفته شد و الزه با گذراندن این مدت زندانی در فرانسه می بایست آزاد می گردید ولی دولت اسپانیا بعد از گذشتن ماه ها و دو پروسه دادگاه، سال ها طول کشید تا وی را آزاد کند. همچنین گابریل امیله کانسه ۴۷ ساله برلینی از مارس ۲۰۰۲ طبق یک قرار بین المللی از جانب اسپانیا در مرز سوئیس دستگیر و با وجود اعتراض کمیته ضد شکنجه دفاع از زندانیان سیاسی و هم چنین کمیسیون حقوق بشر، به دولت اسپانیا تحویل داده شد. جرم وی تهیه آپارتمانی بود که در سال ۱۹۹۴ برای یکی از رهبران جنبش آزادیبخش کرایه کرده بود. دولت اعلام نموده بود که در این آپارتمان اسلحه و مهمات کشف شده بود. در سال ۱۹۹۵ دوست الزه بنام بنیامین راموس دستگیر و سپس به اسپانیا تحویل داده شد. وی مدتها تحت سخت ترین شکنجه ها قرار داشت. یکی از اعضای گروه موزیک (کوپ) هم جزء زندانیان بود که به جرم دادن اطلاعات به جنبش آزادیبخش در باره سازمان نئو نازیستی که در تمام اروپا شبکه دارد زندانی شده بود. از مونیخ پایکو الکورده دستگیر و به اسپانیا تحویل داده شد. جرم وی شرکت در عملیات تروریستی ارتش آزادیبخش باسک بود. در سال ۲۰۰۳ وی با وجود اعتراضات فراوان به دولت اسپانیا تحویل داده شد. هم اکنون بیش از ۱۰۰۰ زندانی به جمعیت زندانیان سیاسی باسک تعلق دارند که منتظر آزادی خویش می باشند. بسیاری از زندانیان آزاد شده اجازه ترک اسپانیا را ندارند و مبیایست مرتباً خود را به ماموران معرفی نمایند. هم چنین در حال حاضر ۲۰۰۰ تبعیدی در میان جمعیت زندانیان بسر می برند که منتظر برگرداندن خود به سرزمین باسک می باشند. ۵۰ نفر از زندانیان متعلق به سازمان ضد فاشیستی اول اکتبر می باشند. اعضای حزب کمونیست اسپانیا خود جمعیت زندانی جداگانه ای دارند.

قانون ضد تروریستی و زندان انفرادی در سال

۱۹۷۷ نه تنها عفو عمومی در زندان اجرا نگردید بلکه شرایط زندانیان قدیمی و زندانیان جدید بدتر هم شد. اکثریت مردم اسپانیا امید داشتند که تحولات دموکراتیکی در کشور انجام پذیرد. بدین طریق زندانیان جدید قربانی موقعیت غیر قابل توضیح اضطراری زندان ها گشتند. اقدامات و متد های ضد تروریستی که دولت دموکراتیک اسپانیا از دولت آلمان به ارمان گرفته بود باعث گردید که در کنار شکنجه های معمولی، شکنجه هایی چون "

زندان ها بیانگر واقعیت هائی است که در سرزمین باسک می گذرد. حتی در زمان فرانکو هم این همه زندانی سیاسی باسکی در زندانها وجود نداشت. با وجود اینکه آن زمان تعداد زندانیان بسیار زیاد بود اما درصد زندانیان سیاسی باسکی تا این حد نبود. بسیاری از زندانیان به اتهام هواداری و یا عضویت در جنبش آزادی بخش باسک دستگیر گردیده اند و برخا سالهاست که در زندان های موقت برای تعیین تکلیف بسر می برند. در واقع تنها بخشی از این زندانیان در مبارزات مستقیم و تشکیلاتی جنبش آزادیبخش بطور فعال شرکت داشته اند زیرا که این جنبش بطور مخفیانه و زیر زمینی فعالیت می نماید و نمی توان مشخص نمود که فعالیت اعضا و هواداران در چه سطح قرار دارد. در حدود ۱۰۰ نفر از زندانیان جوانی بودند که در مبارزات خیابانی دستگیر شده و یا برای بخشی از عملیات ایذایی مانند پرتاب سنگ و یا پرتاب کونکول مولوتف به بانکها و ساختمان احزاب و بیماراکز پلیس از جانب حکومت مجرم شناخته شده اند. این تعداد بسیار زیاد زندانیان جوان از ماه مارس سال ۲۰۰۰ دوران محکومیت خود را می گذرانند. این جوانان بعنوان فعالین جنبش، گروه های غیر قانونی را با نام های (زگی) به مفهوم ادامه دادن و (های کا) به مفهوم خیزش سازمان داده بودند. هم چنین رهبران سازمان های ضد فشار (Gestoras pro Annistia) تقریباً از اواخر سال ۲۰۰۱ در زندان بسر میبردند. تعداد بیشماری از اعضا و ادامه دهندگان راه (Askatasuna) هم دستگیر و راهی زندانها شده اند. ۲۳ نفر از اعضای رهبری حزب (Herri Batasuna) به مفهوم اتحادخلق هم در حدود ۲۰ ماه است که به زندانیان اضافه شده اند و بالاخره بعد از ۲۰ ماه زندان، دادگاه با گرفتن مبلغ بسیار بالائی پول، ۲۳ نفر از طرفداران (Mahaikidos) را در سال ۱۹۹۹ آزاد نمود. جرم این زندانیان این بود که در زمان انتخابات نوار های ویدئویی را پخش نموده بودند که در این نوار ها بدیل های دموکراتیکی برای چگونگی روند صلح به دولت اسپانیا پیشنهاد شده بود و از جنبش آزادی بخش باسک حمایت شده بود. جنبش آزادی بخش هیچگاه اعلام نمود که این ویدئو هادر ارتباط با آنان بوده اند. در آپریل سال ۲۰۰۲ با دستگیری ۱۰ نفر از اعضای Batasuna ماموران این کسری زندانیان را که تعدادشان آزاد شده بودند را از بین بردند. یکی از زندانیان حدود ۲۰ ماه بدون دلیل و تنها به جرم عضو هیئت رئیسه باتاسونا دستگیر شده بود. همچنین در همان سال شهردار منطقه اوندراوا و اعضای دیگر باتاسونا به جرم دعوت مردم به رای دادن به شورای عمومی باسک ها مجدداً دستگیر گشتند. در میان زندانیان سه روزنامه نگار هم قرار داشتند. البته هفت نفر از همکاران آنان قبلاً دستگیر و حال آزاد گشته بودند اما این سه نفر همچنان در زندان بسر می بردند. البته بعد از ماه ها محاکمه بالاخره هم معلوم نشد آنها با چه جرمی پشت میله های زندان قرار دارند. بخصوص اینکه وکلای مدافع آنان هیچ گونه دسترسی به پرونده و چگونگی محکومیت آنان نداشتند. یکی از این خبرنگاران بنام خبیر آلگريا برای سومین بار بود که دستگیر و به ۵ سال زندان محکوم گشته بود. در سال ۱۹۹۸ در زمان بستن غیر

" که نیروی مخصوص که در این عملیات شرکت داشتند در حدود یکسال دوره دیده اند. آنها آموزش های لازم برای چگونگی حمله به زندان را فرا گرفته بودند. آنها می دانستند که چگونه به زندان حمله کنند و با زندانیان چه بکنند و چگونه زندانی را جابجا نمایند و". افکار عمومی در باره این فاجعه مطلع گردید. روزنامه ها گزارش دادند که در زندانها شورش شده است و مهار از دست مسئولین بیرون رفته است و باید زندانیان را از دست تروریست ها نجات داد. ۱۴ دسامبر طبق حکم دادگاه انتشار اخبار اعتصاب غذا در زندانها در رسانه ها ممنوع گردید. به این دلیل ساده که با درز چنین خبرهایی در مطبوعات مردم گول خواهند خورد و سازمانهای تروریستی استفاده خواهند نمود. اما روز نامه ها و خبرنگاران دفاتر و کلا و سازمانهای حقوق بشر این فاجعه را فاش نمودند. عکس های زیادی گرفته شد. در توضیح یکی از عکس ها نوشته شده بود که آنان ۶ نفر را زنده زنده سوزاندند. شش زن زندانی با سوختگی شدید به بیمارستان منتقل گشتند. دولت ادعا داشت که این زنان خودشان خود را آتش زده اند. یکی از مسئولین پزشکی درای رابطه اعلام داشته بود که طبق شواهد آتش از بمب های آتش زایی به بدن زندانیان شعله کشیده است. بمب هایی نیروهای ضربتی به درون سلول ها انداخته اند و دروغ دیگر این بود که ادعا شده است دستور آتش گرفتن زندانیان را خود زندانیان توسط مایبل گرفته اند. اما طبق نظر زندانیان و تحقیقات بعدی هیچ مایبل در زندان ها پیدا نشد. در گزارشات پلیس آمده است که در زندانها در ۲۰ دسامبر ۲۰۰۰ سرباز که تلاش داشتند زندانیان زن را که خودسوزی کرده بودند نجات دهند و با آتش اسلحه زندانیان به شهادت رسیدند. در بیمارستان تشخیص داده شد که دو سرباز توسط تیر ژسه به مغزشان مرده اند و این ژسه ها را فقط ارتشیان دارند. بعد از این شبیخون صدها زندانی به زندانهای انفرادی "اف تیپ" (جعبه های آهنی است که دولت ترکیه از آلمان سفارش داده و برای یک نفر جا دارد و از لحاظ روانی زندانی را دیوانه می کند) در زندانهای ادربینه و کاندیرا و سینجان و آنکارا منتقل گشتند. زندانیان در زمانی که جابه جا میشدند شدیداً شکنجه شده بودند. ابتدا گفته شد زندانهای انفرادی اف تیپ پر هستند و ظرفیتشان تکمیل است اما ۵ روز بعد که زندانیان حسابی شکنجه شده بودند اعلام شد که جا در اف تیپ ها خالی است و زندانیان را به این ایزولاسیون سلول ها منتقل نمودند. وزیر داخله ترکیه در تاریخ ۲۲ دسامبر ۲۰۰۰ که سازمان ها هواداران خود را آتش زدند و با تیر کشته و مجروح نمودند. در حالیکه پزشکان اعلام نمودند که زخم جای تیر زندانیان کشته شده قبل و بعد از کشته شدنشان در اثر حمله به آنان بوده است. در برخی از زندانیان بعد از دستگیری در اثر مقاومت با تیر کشته شده اند که در بیمارستان مشخص شده بود. در حدود ۱۶۷ زندانی که ۳۱ نفرشان زن بودند در دادگاه ها محکوم شدند که در زندان شورش کرده اند. برخی از آنها در اثر اعتصاب غذا آنقدر ضعیف بودند که در جلسات محاکمه نتوانستند شرکت نمایند.

ماموران زندان را با نیروهای پلیس عوض نموده اند و آنها کسانی هستند که زندان را تبدیل به زندان رژیم نظامی نموده اند. آنها با خود اسلحه کمری و باطوم های الکترونیکی به طول یک و نیم متر حمل می نمایند. اسپری بی هوشی که با یک فشار آن زندانی در جا بی حس می گردد مرتباً مورد استفاده ماموران قرار می گیرد. در زندان جدید مجازات ها دو برابر گشته است. به خانواده ها فشار مالی و روحی برای رفت و آمد وارد می گردد. موارد امنیتی برای عدم فرار از زندان کاملاً برقرار است. شورای باسکی ها در پارلمان به دولت اعتراض می نماید که این غیر قانونی است که زندانیان را این همه دور از اوسکادیس برده اند. این اعتراض ها بعداً باعث شد که زندانیان سیاسی را در سراسر اسپانیا پخش کنند. زندانیان سریعاً در زندان جدید خود را سازماندهی نموده و دست به اعتصاب غذا و انواع اشکال مبارزه برای احقاق حقوقشان زدند. در ژانویه سال ۱۹۷۹ اعتصاب غذائی شروع گردید که در نتیجه آن یکی از زندانیان که در حال مرگ بود به بیمارستان منتقل گردید. در همان روز ۲۹ زندانی رگ های خود را زدند که در نتیجه این کار اعتصاب غذا با موفقیت انجام و پلیس از درون بند بیرون رفته و تنها زندانیان را از خارج از بند تحت کنترل داشتند.

ترکیه

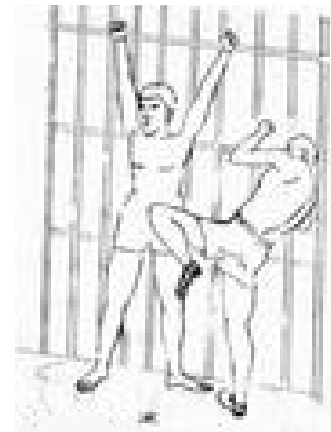
در ۱۹ دسامبر سال ۲۰۰۰ در ساعت ۴ در حدود ۸۵۰۰ سرباز تا دندان مسلح و ژاندارم به اضافه نیروهای امنیتی مسلح با نام " عملیات برگشت به زندگی " به ۲۰ زندان ترکیه حمله ور گردیدند. در این زمان در حدود ۱۵۰۰ زندانی در ۴۸ زندان ترکیه در اعتصاب غذا بسر می بردند. ۳۰۰ نفر از این زندانیان در اعتصاب غذای خشک که بنام اعتصاب غذای مرگ معروف است، بسر می بردند. روز قبل از این حمله خبرنگاران بیرون زندان تجمع نموده بودند. در بیمارستانها تخت هایی خالی گذاشته شده بود. نیمه های شب خط های تلفن موبایل «تورک سل» و «تیل سیم» را از کار انداختند. «حکمت سامیر» گزارش می دهد زمانی که قتل عام در حال جریان بود گفته شده بود که: " این حمله برای نجات جان انسان هاست. دولت آغوش محبت آمیز خود را گشوده است. نجات جان مردم مهمترین ارزش است ". " دستان پر محبت " دولت ترکیه مسلح بودند با سلاح های گرم و دستگاه های روشنائی شب، شعله پرتاب کن، تانک، هلی کوپتر، بولدوزر، چکش و بیل و دریل و در حدود ۲۰۰۰۰ گاز اشک آور و گاز اعصاب و گاز فلفل و بمب دود افکن به زندانها پرتاب گردید. تنها در یکی از زندان ها به نام «چاناک کاله» که بیش از ۵۰۰۰ زندانی وجود داشت ۲۸ نفر از آنان کشته شدند. در زندانهای دیگر چون عمرانیه و ... صدها زندانی سخت مجروح شده و به بیمارستانها منتقل گشتند. ۳۴ نفر از زندانیان تا به امروز مفقود الاثر می باشند. این قتل عام از مدتها پیش طرح ریزی شده بود. در ۱۵ دسامبر وزارت کشور و خارجه ترکیه به همراه اداره پلیس و ژاندارمری و سازمان امنیت کمیته ای را بنام " مرکز رهبری بحران زندانها " تشکیل دادند. در حدود یکسال در حدود ۱۹۱ افسر و ۴۳۲ استوار و ۳۹۲ سرباز حرفه ای و ۷۰۸۰ سرباز وظیفه برای این حمله آموزش دیدند. وزیر داخله «سادتین تانتان» توضیح داده

مهمتر اینکه از جانب دستگیر شدگان هیچگونه مدرک و سندی برای این شکنجه های پلیس وجود نداشت. با وجود اینکه زندانیان موارد شکنجه خود را گزارش می دادند و برای نمونه در ۵ مورد با مشخصات کامل از شکنجه های اعمال شده نام برده شد اما در روند دادگاه درست مانند زمان فرانکو در نبود مدرک و شاهد شکایت زندانیان به جانی نرسید و پرونده بسته شد. جوزخ لانگ تخمین می زند که تنها در ۶ سال اول بعد از مرگ فرانکو در حدود ۱۰۰۰ نفر در زندانها شکنجه شده اند. بقیه دستگیر شدگان دیگر هم دچار اذیت و آزار ماموران قرار گرفته اند. تمامی این اذیت و آزار و شکنجه های سخت زندانیان برای حزب سوسیالیست کارگران و ... کافی نبودند تا بر علیه قانون ضد ترور اعتراض نمایند. چپی های درون پارلمان هم اظهار امیدواری می نمودند که این شکنجه ها که آنان از آن بعنوان مواردی انگشت شمار از آن نام می بردند بزودی تغییر نماید. چنین برخوردهایی یک نوع بی اعتمادی از جانب باسکی ها در مقابل کمونیست های اسپانیائی و حزب سوسیالیست کارگران به وجود آورده است.

عواقب تصویب قانون اساسی اسپانیا برای

زندانیان سیاسی باسکی

تصویب قانون اساسی اسپانیا در سال ۱۹۷۸ برای زندانیان سیاسی باسکی عواقب مستقیمی را با خود به همراه آورد. تنها سه هفته بعد از تصویب قانون اساسی در تاریخ ۲۷ دسامبر فاز جدیدی برای آنان شروع گشت. در این شب در های زندان باز شد و زندانیان در زیر ضربات کتک زندانبانان به طرف وسائل نقلیه برده شدند. اولین فاز در ارتباط با پخش و پلا کردن زندانیان شروع گردید. بجای آن که زندانیان را آزاد نمایند به زندان جدیدی در



سوریا در حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ کیلومتری سرزمین باسک منتقل شدند. خانواده زندانیان بعد از اولین دیدار از زندانیان کاملاً شوکه و ناراحت بودند. در گزارشی از آن زمان آمده که: " زندانیان در ۶ بند مختلف و کاملاً از یکدیگر جدا هستند. زندانی ها در ابتدا ۲۲ ساعت در قرنطینه مطلق بسر برده بودند. در ماه تنها اجازه دریافت سه نامه وجود دارد. ملاقات زندانیان با خانواده هایشان کنترل و قابل ششود می باشد. زندانیان مرتباً تفتیش بدنی می گردند. ملاقات با خانواده زندانیان در حضور ماموران انجام می پذیرد. وکیل آلوارو رایزابل گزارش می دهد که: "

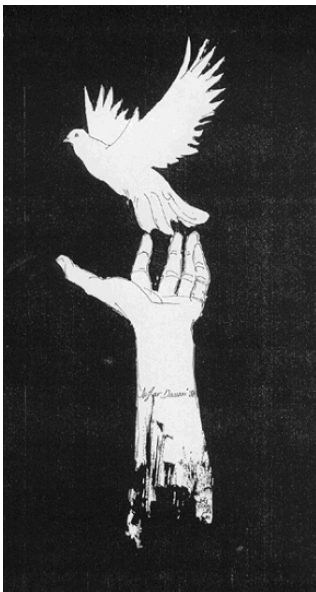
پرونده مفتوح فاجعه ای که ابعادش هنوز ناروشن باقی مانده است

رضا همدان

مانع برسر انجام آن نداشت. اسیر بود و بدون هرگونه اتکایی! مبارزه و ایستادگی، فروپاشی و تسلیم، تصمیماتی بودند که هر زندانی با فردیت خود می گرفت.

رژیم هزاران نفر را به جوخه های مرگ سپرد. صدهاتن تسلیم شدند. ادامه زندگی سربلند برای زندانی که زیباترین لحظه های حیات اوست در آن روزهای به اجراء آوردن حکم قطعی خمینی جنایتکار مطمئنا خاطرات بسیاری را در ذهن زندانیان از بند رهاشده برجای گذاشته است. روزی باید تمام آن لحظات بازگویی گردد.

من اما آن روزها را خود تجربه نکرده ام. من در کشتار ۶۷ بیرون از زندان، یاد رفقای بسیارم را در اقصی نقاط ایران، از تهران تا خرم آباد و بروجرد در تنهایی ام می گریستم. در آن روزها در کردستان عراق بودم. حدود ساعت ۹ شب همراه با رفقا سعید و علی در مرکز پخش صدای فدایی در چندکیلومتری شهر رانیه بودیم. تلویزیونی که در اختیارمان بود ساعات فراقتمان را پر می کرد و ما می



توانستیم صدام حسین را روزانه چندین ساعت در حین سخنرانی تماشا کنیم. هر وقت پیچ تلویزیون را باز می کردیم صدام حسین مشغول سخنرانی بود. حضور او را می خواستند دائمی سازند. آخر تصور عراق بدون صدام غیرقابل تصور بود. آن شب اما شب ویژه ای بود. حضور صدام مانند روزهای قبل نبود. کلامی بر زبان نمی راند. در خیابانها و میداین شهر بغداد قدم می زد و مردم هم هلهله می کردند. تنها جمله ای که برصفحه

جانیان اسلامی هیچ ابائی از گفتن چگونگی کشتن و انواع مجازات ها درمورد ما زندانیان منافق! و مرتد! نداشتند و درهرجلسه بازجویی و غیربازجویی یادآوری می کردند که ما بالاخره جان همه تان را خواهیم گرفت. دست و پایتان را قطع خواهیم کرد و درهرنوبت نماز آن قدر شلاقتان می زنیم تا بفهمید که اسلام دین رحمت است و درتوبه به رویتان باز! و یادآور می شدند که اگر اجرای تمام و کمال فرامین اسلام در حال حاضر در دستور قرار ندارد بدانید که این هم نشانه رحمت اسلام است که مانع از قطع دست و پایتان می گردد.

باهر سخنرانی مسئولین رژیم پرده ها بیشتر بالا می رفت و عمق تحجر این نامردمان روشنتر می گردید تا ما زندانیان هیچگاه به زنداه ماندمان امید نبندیم. مامورین و مسئولین دادستانی مرتبا از هجوم قریب الوقوع گله های سپاه، بسیج و مردم حزب الله به زندان و کشتار جمعی زندانیان خبر می دادند. هیچ جایی برای خوشبینی نبود. هراس دائمی همزاد زندانی بود و هرگز درتمام روزوشب نمی توانستیم لحظه ای آسوده باشیم. هرحرکتی که خارج از روال برنامه های زندان بود معنایی جز شورش نداشت و زندانیان عقوبت سختی را می بایست به انتظار می نشستند. رژیم اسلامی تحمل کوچکترین حرف و عملی را که برخلاف امیال پستش بود، نداشت و پاسخش شکنجه و اعدام بود. انداختن نارنجک در درون هر سلول از جمله جملاتی بود که مرتبا از دهانشان بیرون می آمد و به زندانیان نوید کشتار جمعی مان را می دادند.

با چنین شرایط دهشتناکی که در زندان ها حاکم بود آیا وقوع فاجعه شهریور ۶۷ قابل پیش بینی نمی توانست باشد؟ کشتار زندانیان مسئله پنهانی ای نبود. همه شواهد نشان از وقوع چنین فاجعه ای داشت. اما زندانی هرگز نمی توانست بپذیرد که چنین سرنوشتی در انتظارش می باشد. درصورتی هم که می دانست امکانی برای به تاخیرانداختن و ایجاد

سال از آن روزهای خونین می گذرد. اما با گذشت این سال ها، هنوز ابعاد کشتار خونین سال ۶۷ روشن نگردیده است. معدود زندانیانی که از کشتارها جان به سلامت بدربرده اند توانسته اند، بخش هایی از آن را بازگو نمایند. گوشه های کوچکی از ابعاد این فاجعه را در زندان های اوین، گوهردشت و بعضی از شهرهای بزرگ را به ثبت رسانده اند اما پرونده این جنایت درهاله ظلمت رژیم جمهوری اسلامی پنهان مانده است. بازشدن این پرونده مطمئنا با سرنوشتی این رژیم گره خورده است. بازخوانی پرونده های هزاران انسان می تواند این فاجعه هول انگیز را عریان سازد. اما تا آن زمان خاطرات تک تک افراد می تواند نوری هر چند اندک برابعد این جنایت بیفکند. باید هرآن چه را که دیده ایم بنویسیم. این جنایات هرگز نباید فراموش گردند.

من هم یکی از آن هزاران انسانی هستم که به اسارت درآمدم. برای مدتی در زندان همدان با بسیاری از زندانیان خاطرات مشترکی دارم. انسان هایی که اغلب در اعدام های سالهای ۶۰-۶۳ در مقابل جوخه های اعدام قرارگرفتند. با زندانیانی که به حبس های درازمدت و کوتاه مدت در بیدادگاه های یک دقیقه ای محکوم شده بودند زندگی کرده ام.

در تمام آن سالهایی که در زندان بودم سرکردگان هار رژیم، افرادی چون اعلی، رئیس، سلیمی، موسوی، ناطق نوری، همسر رجایی، علی آقا محمدی و... در فرصت های مختلف برای دیدار ما زندانیان به زندان همدان نزول اجلاس کرده و مارا مرتبا مورد تفقد شاهانه قرار می دادند. تکیه کلامشان هم همیشه یک جمله بود: «دراسلام اصلا و ابدا جایی برای زندان و زندانی درنظر گرفته نشده است و هیچ آیه ای هم دراین مورد در اسلام وجود ندارد. ما در قرآن دو راه می شناسیم، توبه یا مجازات مرگ. آن هم نه مرگی ساده و آسان و بدون رنج.» آنها بارها براین نکته تاکید داشتند که: «اسلام دین رحمت است و در توبه به روی همه شما بازاست.»

شد و به ۲۰ سال حبس محکوم شده بود و بعد از عفو هایی که به او خورده و تنها یک ماه از دوران زندانش باقی مانده بود از این کشتار جان سالم درنبرد. عباس خورشیدوش دانش آموز که در سال ۶۰ دستگیر و ۲۰ سال حکم گرفته بود از سرنوشتی که برایش رقم خورده بود نتوانست نجات یابد. نادر عضو سازمان اکثریت که یک هفته قبل از کشتارها به مرخصی رفته بود با این که همه گونه امکان فرار برایش مهیا بود از ترس این که امکان مرخصی برای دیگر زندانیان از بین نرود به زندان برمی گردد تا در شمار اعدامی ها قرار گیرد. تا دریای خون، خونیت تر گردد. رژیم با این کشتار نشان داد که هیچ معیاری انسانی و اخلاقی در باورهایش وجود ندارد. اسلام سیاسی تنها سرکوب و کشتار را می شناسد تا عمر گله های هار رژیم را دوام بخشد.

هیچ انسانی اجازه ندارد که این فاجعه را فراموش کند. تمامی ابعاد این فاجعه انسانی را باد باز شناخت و پیش روی تمامی انسانها قرارداد. هیچ کس اجازه ندارد که مسئولین و مسببین این کشتار را مورد بخشش قرار دهد. بله هزاران انسان جان باخته اند. هزاران انسانی که به پرنسیپ های انسانی باور داشتند و باورششان به فردا بود.

رژیم قادر نخواهد بود که این ماه را از صفحه تاریخ حذف کند.

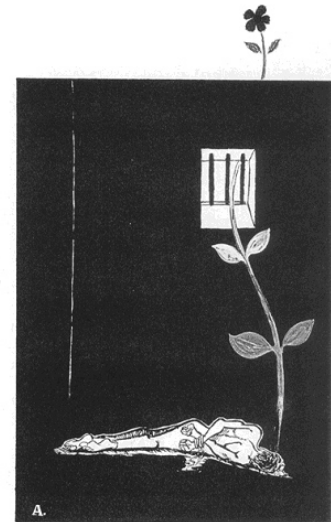
یاد تک تک رفقا و دوستانی که در این فاجعه جان باختند را گرمی می داریم و امیدواریم روزی در یک دادگاه ملی و بین المللی به جهانیان بگویم که به نسل من در زندان ها چه ها رفته است.

استفاده کرده و با حمله به ایران خود را خلیفه جدید مسلمین بنامد. درهم شکسته شدن ارتش مجاهد و کشتار صدها تن از اعضا و هواداران این جریان پایان رویای رجوی بود. ده ها نفر به اسارت درآمده و به دختران مجاهد بسیاری تجاوز می گردد. مرتجعین همدیگر را تکمیل می کنند.

موقعیتی که رژیم سالها در تدارک و انتظارش بود بوجود آمده بود. کشتار در زندان ها آغاز می گردد. تیغ برکشیده می شود و گزندگان به جان زندانیان می افتند و سراسر ایران به خون کشیده می شود. جبهه های جنگ را رژیم به درون زندانها می کشاند و اسرا با بیرحمی قتل عام می گردند.

چکار می توانستیم بکنیم. برای آنهایی که هر روز در صف مرگ قرار می گرفتند کاری نمی توانستیم انجام دهیم. به انسان هایی که سالها در زیر یک سقف رنج و شادی هایمان را تقسیم کرده بودیم. تنها اشک می ریختم. چهره جواد، منصور، احمد و عباس و... یک لحظه از مقابل دیدگانم دور نمی شدند و من هرگز مظلومیت آنها را نتوانسته ام فراموش کنم. جواد ترابی همراه با همسرش در خرداد ۶۰ دستگیر می گردند. همسرش بلافاصله اعدام می گردد و جواد به ۵ سال محکوم می گردد. وی در حوزه علمیه درس طلبگی خوانده و با زندانبانانش، سلیمی، رئیسی و مرتضوی زمانی هم کلاس بود. از بند رها شد و در شهریور ۶۷ به زندان فراخواندنش و حکم اعدام را برایش اجرا نمودند. منصور عسگری به ۲۰ سال حبس محکوم شده بود و به عنوان توأب حتی همسرش را به زندان کشانده بود اما رژیم از وی نیز نگذشت و او را که جز کالبدی ارزش نداشت اعدام نمود. احمد ریحانی دانش آموزی که با ۱۶ سال سن وارد زندان

تلویزیون نوشته شده بود این بود: « خمینی جام زهر را نوشید. قطعنامه سازمان ملل را پذیرفت و جنگ خاتمه یافته است. » خوشحالیمان حدومرز نداشت. جنگ به پایان رسیده بود و قتل عام مردم در شهرها و روستاها به آخر رسیده بود و دیگر هیچ کدام



از دو رژیم صدام و خمینی نمی توانستند از این ابزار برای سرکوب مردمشان استفاده برند. رویای فتح قدس و کربلا و ایجاد امپراطوری اسلامی با نوشیده شدن جام زهر برهم ریخته شده بود. چهره کریه رژیم جمهوری اسلامی و بوژه خمینی برای مردم ما بیشتر عیان می گردید. پایان جنگ و شکست رژیم نوید مبارزه در عرصه های مختلف را می داد. با این امید به فردای بهتری می توانستیم ببیندیشیم. اما این امید دیری نمی باید. سازمان مجاهدین با سازمان دادن نیروهایش و با کمک عراقی ها با بی برنامه گی کامل و تنها با این تحلیل که بتواند از شوکه شدن رژیم از نوشیدن جام زهر

طبق اخلاص نهاده اند چه گونه به پای میز تفتیش عقاید می کشند و به جرم داشتن باور سیاسی، ایدئولوژی و حتا مذهبی متفاوت با تفتیش عقایدکنندگان به مسلخ می کشند؟ آری، از سال گرد فاجعه ی کشتار زندانیان سیاسی سخن می گوئیم. از کشتار زندانیانی که مراحل پیچیده ی بازجویی، شکنجه و دادگاه را پشت سر نهاده و سال های چندی از دو تا ده سال از محکومیت خود را گذرانیده و شمار زیادی از آنان در آستانه ی آزادی و رهائی از زندان قرار دارند، و در میان آنان هستند کسانی هم که پیش از رسیدن به سن بلوغ به زندان راه یافته اند و بدون ارتکاب جرمی، سال های جوانی و نوجوانی را در زندان بسر برده و بازم به پایان یافتن دوران محکومیت

و اگر در دیگر کشورهای جهان مشابهتی داشته باشد، تنها با اقدام نازی ها قابل قیاس است که در ماه های پایانی فرمان روائی خود شمار بسیاری از زندانیان را در آلمان و دیگر کشورهای تحت اشغال تیرباران نمودند. به هر حال چنین فاجعه ای در ایران و جهان با این ابعاد بی سابقه است و کم و کیف فاجعه، آن گاه نمایان می شود که کارنامه ی درخشان مبارزاتی فرد قربانیان این جنایت را از مدنظر بگذرانیم و تصور کنیم در کم تر از سه هفته بین شش تا هشت هزارتن از چهره های پایداری در زندان و به ترین و تواناترین فرزندان مبارز این سرزمین که اکثریت آنان آموزش دانش گاهی دارند و هستی و نیستی خود را برای آزادی و سعادت دیگران در

چرا کشتند؟

وریا بامداد

شانزده سال پیش با پایان یافتن جنگ خانمان برانداز هشت ساله ایران و عراق، در فاصله ی هفته های پایانی مرداد و آغازین شهریور در زندان های جمهوری اسلامی فاجعه ای به وقوع پیوست بس دردناک و فراموش ناشدنی، فاجعه ای که در مقیاس ملی، فاجعه ی قرن بود

خود به همین دلیل ساده آزاد نمی شدند که تن به تسلیم تغییر عقیده نمی سپردند و به جرم تمکین ناپذیری باید اعدام شوند تا دیگرانی عبرت گیرند و تمکین کنند!

فاجعه ی ۱۳۶۷ را نه هر ساله و نه هر ماهه که هر روزه و هر لحظه می باید به خاطر آورد و یاد عزیزانی را زنده داشت که برآرمان خود پای فشردند ، چون سرو ایستادند و ایستاده مردند و یاد این سروهای ایستاده و بازگویی این جنایت تاریخی تبه کارانه و فراموش ناشدنی را هم چون پتکی سنگین بر مغز جنایت کارانی کوبید که امیدوارند با سکوت درباره ی آن با گذشت زمان در بوته ی فراموشی افتند.

هرچند در طی سال های گذشته چه گونه گی تجدید محاکمه و یا برگزاری دادگاه های تفتیش عقاید و چه گونه کشتن زندانیان سیاسی روشن شده است ، اما چرائی کشتن آنان هنوز هم ناروشن است و در پرده ای از ابهام و پاسخ ها تنها گمانه زنی هائی در چون و چرای جنایت ، و پرسش اصلی هم چنان به قوت خود باقی است! که چرا کشتند و از زندانیانی که در چهاردیوارهای تودرتوی حصارهای بتونی محبوس بودند چه می خواستند ؟ و آنانی که در زیر سقف های بلند به زنجیرند و قادر به انجام هیچ اقدامی علیه حکومت و کارگزاران حکومتی نیستند به چه جرمی و به چه انگیزه ای قتل عام می شوند و این جنایت کاران چرا دست به چنین اقدامی زدند !

اپوزیسیون انقلابی و دموکرات هر سال در اوایل شهریورماه مراسمی برای تجلیل از این جان باخته گان راه آزادی و سوسیالیسم در خارج از کشور برگزار می نماید و بسته گان آنان هم همه سال در روز معینی در گورستان خاوران حضور به هم می رسانند و باوجود سخت گیری مقامات جمهوری اسلامی و شدت عمل گزیه چی ها و یورش پی درپی چماق به دستان رسمی و غیررسمی خود را به آب و آتش می زنند تا در خاوران حضور به هم رسانند و یاد جان باخته گان و خاطره ی تلخ این روی داد را زنده نگاه دارند و تجربه ی سال های گذشته نشان داده است که بستن راه ها ، کنترل خودروها و سرنشینان آن ها ، یورش به اجتماع کنندگان و زخم و شکنجه و بازداشت های فردی و جمعی مانع از برگزاری هرچه پرشکوه تر سال به سال این مراسم نخواهد شد و مراسم یادبود قربانیان تابستان ۱۳۶۷ درهر شرایطی و به هر بهائی برگزار می شود. اجتماع مادران شجاع جان باخته گان در گل زار خاوران در توالی هفته ها و در طی این همه سال ، موجب شده تا فریاد خشم آلود آنان پژواکی رساتر پیدا کند و سال به سال در مراسم سالیانه جدا از پدران ، هم سران و بسته گان دور و نزدیک جان باخته گان ، کسان دیگری هم مادران را هم راهی می کنند.

مراسم بزرگ داشت در خاوران با سخن رانی های کوتاه ، و سرودخوانی هم راه است و گل ریزی بر مزارهای بی نام و نشان زینت بخش و پایان بخش مراسم ، گل ریزان بر مزارهائی که در پی این همه سال هنوز هم شخم می خورند و سردم داران رژیم نه شهامت آن را دارند که نام و مشخصات قربانیان را اعلام کنند و نه اجازه می دهند که بسته گان جان باخته گان برای دل بندان خود مزاری نمادین مشخص کنند.

مزارهای بی نام و نشان به سیاوشان مبدل شده و سیاوشان ما می جوشد و این سیاوشان این بار افسانه ای نیست که در سرزمینی دوردست و در قلب توران زمین رخ داده باشد و سال به سال بجوشد. سیاوشانی است واقعی ، و می جوشد هم چون کوره ی مذاب خورشید و قلب سوخته ی ما ، و می جوشد نه هر ساله که هر روزه ! سیاوشانی است زنده و در پی یک هزار سالی که از سرایش آن سیاوشان افسانه ای توسط فرزانه ی توس می گذرد ، در پیش روی ما رخ داده است. در درون دیوارهای بلند زندان ، در برابر ما و در برابر هزاران چشم نگران و ناباور! و اینک امسال در شانزدهمین سال وقوع خود هم چنان پرچوش و پرخروش تر از همیشه ، می جوشد. در خاوران ، و در خاوران ها ، در اوین و گوهردشت و از همه مهم تر در قلب مادران داغ دیده و در قلب فرد فرد ما ، و می جوشد تا سرنگونی جمهوری اسلامی و تا سده های بی شمار پس از پیوستن جمهوری اسلامی به زباله دان تاریخ ، و می جوشد تا روزی که تهرانی وجود دارد و خاورانی باقی است و اوینی ، کرجی و گوهردشتی و یا رجائی شهری با زندان اش و یا بدون زندان اش ، شیرازی با عادل آباد و بدون عادل آباد ، اهوازی با زندان کارون و بدون زندان کارون ، مشهدی با وکیل آباد و بدون وکیل آباد، تبریزی و ارومیه ای و اصفهانی و هر شهر و روستائی که قتل گاه شماری از جان باخته گان این سال و سال های پیش از آن و یا پس از آن بوده است ، و می جوشد تا روزی که کشوری باشد به نام ایران و آزاده ای و آزاداندیشی و انسان دردمندی در آن زیست کند!

در پانزده سال گذشته در جریان برگزاری برنامه های ویژه سال گرد کشتار زندانیان سیاسی ، و ضمن سخن رانی ها و مصاحبه ها با بازماندگان این جنایت تاریخی ، و انتشار خاطرات ده ها زندانی سیاسی از زندان های جمهوری اسلامی انبوهی از اسناد و مدارک درباره ی این جنایت تاریخی بر همه گان عرضه شده و بسیاری از ابهامات زدوده ! و با بررسی آن ها می توان ابعادفاجعه ، تدارکات ، زمینه چینی های پیشین و چه گونه گی وقوع آن را با دقت بررسی و افشا نمود و از آن جمله :

۱- همه ی شواهد و قرائن نشان از آن دارد که کشتار زندانیان سیاسی برنامه ای بوده از پیش تدارک دیده و در یک ساله پایانی جنگ و به ویژه پس از بیرون راندن نماینده گان منتظری از زندان ها در دستور کار قرارداشته و وزارت اطلاعات با هم کاری دادستانی ها و دادگاه های اسلامی و زندانبانان در پی شناسائی زندانیان سیاسی سرموضعی ، مرکز ثقل پایداری ، و رهبران حرکت های اعتراضی در زندان ها برآمده است. در طی یک سال شمار زیادی از زندانیان سیاسی شهرستان ها را به تهران و کرج انتقال می دهند. زندانیان مجاهد و مسلمان را از کمونیست ها جدا می سازند ، زندانیان با حبس های سنگین را از زندانیان با حبس های سبک ، و توابعان را از غیرتوابعان ، و توابع مسلمان را از توابع غیرمسلمان ، و توابع تاکتیکی یا مصلحتی را از توابع واقعی ، و...

۲- در مقطع پایانی جنگ با وجود این که بر سر پاره ای از مسائل اقتصادی و بازرگانی و سیاست های جاری دولت، جناح بندی های حکومتی به مرزبندی های تازه تری رسید و بین آنان اختلاف های جدی بروز یافت و

مقابله ی جناح معروف به خط امام با جناح بازار شدت بیشتری پیدا کرد و پشتیبانان دولت موسوی به عنوان مدافعان ولایت مطلقه ی فقیه ، روحانیت هوادار بازار را در تنگنا گذاشتند و قضیه تا روردرئی علی خامنه ای با خمینی و سرکوفت های وی از جانب خمینی ، پیش رفت اما همه ی آنان از علی اکبر هاشمی رفسنجانی و علی خامنه ای تا موسوی اردبیلی و میرحسین موسوی نخست وزیر ، به عنوان روسای سه قوه و چند دوجین از آخوندهای مطرح و چهره های شناخته شده ، علی رغم اختلافات جزئی و کلی برسر قضایا به استثنای شخص منتظری در این اقدام فاشیستی و تصفیه خونین این چینی زندانیان سیاسی توافق نظر داشتند و بی جهت نیست که درهشت سال گذشته که بخشی از حزب الهی های دوآتشه و خط امامی های دیروزی ماسک لیبرالی بر چهره زده و پرچم اصلاح طلبی بردوش گرفته اند در مورد این فاجعه ی تاریخی لب از لب نمی گشایند حتا در مورد ادامه ی جنگ این جا و آنجا تلاش می کنند با تبرئه ی خمینی کسانی از نوع رفسنجانی و سید احمد ، پسر خمینی را مسئول قلمداد کنند ، اما از این کشتار تاریخی دم نمی زنند و هم چنان به عنوان رازی ناگشوده از آن پاس داری می کنند و از افشای جزئی و کلی آن سرباز می زنند!

۳- در سازمان دهی این جنایت فاشیستی از یک فرصت تاریخی بهره برداری شد یعنی فرصت تاریخی پدید آمده از پذیرش قطعنامه ی ۵۹۸ شورای امنیت توسط جمهوری اسلامی!

بیش از یک سال از صدور قطع نامه ی شماره ۵۹۸ شورای امنیت در مورد برقراری آتش بس بین ایران و عراق و بازگشت قوای نظامی دوطرف به پشت مرزهای پیش از جنگ می گذشت و جمهوری اسلامی با وقت کشی و تلاش های مرگ زای بی هوته برآن بود تا با کسب یک موفقیت نسبی نظامی در جبهه ها با دستی پرتو و از موضعی برتر خود را برای پذیرش قطع نامه آماده سازد اما اوضاع به گونه ای دیگر شد و عراق که پیشاپیش از قطع نامه ی شورای امنیت استقبال نمود توانست در ماه های پایانی جنگ به موفقیت های بزرگی در جبهه ها نائل آید ، همه ی نواحی اشغالی خود را آزاد سازد، یک بار دیگر جنگ را به درون مرزهای ایران بکشد و جمهوری اسلامی را هم چون ماه های آغازین جنگ به شکلی همه جانبه در زیر فشار نظامی قرار داد و به پذیرش قطع نامه ناچار سازد.

جمهوری اسلامی پس از تن دادن به یک سری شکست های پی درپی در جبهه ها و فرار مردم شهرهای بزرگ از ترس بمباران های هوائی و موشک های دوربرد که شهرها را در هم می کوبید و در شرایط پیش روی دوباره ی عراق در مرزها و فرار رزمندگان اسلام از جبهه ها و بی اثرماندن امدادهای غیبی؟! از سر ناچاری تن به پذیرش قطع نامه داد. پذیرشی توأم با خفت و خواری که در نوشیدن جام زهر در کام خمینی متجلی شد.

پذیرش قطع نامه از جانب جمهوری اسلامی که به عنوان جنگ طلب قلم داد می شد ، افکار عمومی را در داخل و درخارج به سود وی برانگیخت و همین کاهش فشار دوجانبه ی داخل و خارج فرصتی فراهم آورد تا بدون واهمه از اعتراض های داخلی و افشاکاری ایرانیان خارج

مساله و سایر مسائل ما را وا می دارد که در پی کشف انگیزه های دیگری هم باشیم.

۸- زندان ، هم زاد جمهوری اسلامی است و از منظر جمهوری اسلامی به مثابه ی یک نظام ایدئولوژیکی همانند هر نظام سرکوب گر مشابهی ، زندان جایی است برای تصفیه ی حساب با مخالفان سیاسی از هر سنخ و فکری ! جمهوری اسلامی از همان سال های نخست اقتدار خود با بستن دانش گاه زندان های سیاسی را دانش گاه و آموزش گاه می نامید ، دانش گاه و یا آموزش گاهی برای بازسازی مخالفان سیاسی و عقیدتی ، و همه گان به خاطر دارند که چه گونه جمهوری اسلامی مخالفان سیاسی و عقیدتی خود از هر گروه و دسته را وا می داشت و هنوز هم کم و بیش وا می دارد تا در برابر دوربین های تلویزیونی ظاهر شوند و گذشته ی خود را نفی کنند و ضمن نقد و نفی گذشته ی خود و شخصیت انسانی خود به تمجید و تکریم از نظام انسان ساز و انسان پرور اسلام و نظام جمهوری اسلامی بپردازند!

پس اگر کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ را به حساب شکست درجنگ و ناکامی در بلندپروازی آزادی کرپلا و قدس بگذاریم ، پس کشتار زندانیان سیاسی در سال های پیشین را به چه حسابی باید بگذاریم و اعدام سال های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ را چه گونه توجیه کنیم ؟

۹- براساس دیدگاه دیگری با پایان یافتن جنگ بيم یک شورش توده ای می رفت و سران جمهوری اسلامی وحشت داشتند تا مبادا رهبران یک شورش توده ای از میان زندانیان سیاسی علم شوند و یا زندانیان سیاسی پشتوانه ای برای یک اقدام شورشی ! درست است که جمهوری اسلامی در ماه های پایانی جنگ به نحوی وحشت ناک ناتوانی خود را در برابر عراق به نمایش می گذاشت . اما ناتوانی در برابر یک دشمن خارجی تا دندان مسلح را نمی توان با ناتوانی در برابر توده های بی سلاح و بی سازمان خودی یکی دانست و درست است که این انگیزه ، انگیزه ی کوچکی نیست اما تصمیم برای تصفیه ی زندان ها زمانی گرفته شده ، که جمهوری اسلامی هنوز بخشی از عراق را در کنترل خود داشت و دست بالا را درجنگ! و به این ارزیابی می رسمیم که جدا از این که احتمال وقوع شورش توده ای و یا تظاهرات توده ای در میان باشد و یا در میان نباشد و جدا از چند و چون توان زندانیان و دامنه ی پایداری آنان در برابر تهاجم رژیم ، اصل وجود آنان در زندان ها و ایستادگی آنان بر آرمان های انسانی خود برای رژیم مساله بود و باید به این مساله پرداخت که سیاست تواب سازی رژیم در زندان با شکست مواجه شد. رژیم در طی ده سال تجربه ی تواب سازی در زندان ها با پدیده ی شگفت مقاومت روبرو بود و از آن همه سرمایه گذاری بر روی زندانیان و پدیده تواب به هدف مطلوب یعنی قبضه ی زندان توسط توابان نرسید. و وجود بیش از ۱۵ هزارتن زندانی سرموضعی خاری بود در چشم زمام داران ، مساله ای که پس از جنگ مهم ترین دغدغه ی خاطر آنان محسوب می شد و به جرئت می توان گفت که یک انگیزه مهم درکشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ را باید در همین مساله دید. مساله ای که ردیشه در شکست برنامه ی تواب سازی زندانیان داشت!

بودن اعتنائی به نماز و روزه نداشتند اند در فرهنگ آخوندی - اسلامی ، مرتد ملی تلقی می شوند و به شرط سپردن تعهد بازگشت به اسلام و انجام فرائض دینی فرصت زنده ماندن می یابند و آن گاه در برابر سایر پرسش ها و پیش شرط ها قرار می گیرند!

۶- دادگاه های تفتیش عقاید مشروعیت خود را از شخص خمینی می گرفت و در سطح تهران و کرج ترکیبی داشت از آخوند نبری حاکم شرع دادگاه های مرکز مستقر در اوین ، اشراقی دادستان مرکز و پور محمدی از معاونان وزارت اطلاعات که در تدارک و اجرای قتل های زنجیره ای در سال های پسین هم نقش شاخصی داشت و این جا و آن جا مقام های زندان آن ها را هم راهی می کردند و یا نظر مشورتی می دادند! و آن طور که از فتوای خمینی برمی آید به احتمال بسیار زیاد ، علاوه بر این سه نفر کسان دیگری هم در سایر استان ها و شهرستان های بزرگ در این جنایت دست داشته اند.

۷- با بررسی این حقایق می رسمیم به پرسش اصلی که چرا کشتند؟

در پاسخ به این پرسش که چرا کشتند؟ شماری براین



باورند که این قتل عام انتقامی بود از مجاهدین و درپاسخ به هم کاری آنان با رژیم صدام حسین درطول جنگ و در پاسخ به یورش ناگهانی آنان به مرزهای غرب کشور در پایان جنگ! این ادعا بازتابی است از فتوای خمینی و فتوای خمینی را پشتوانه خود دارد و آن چه که مسلم است درجریان این نسل کشی به بهانه ی یورش مجاهدین به مرزهای غربی کشور نخست به آنان پرداختند و پس از تصفیه ی خونین زندان ها از وجود مجاهدین به سراغ کمونیست ها آمدند. منتظری در خاطرات سیاسی خود فتوا یا فرمان خمینی را در مورد مجاهدین افشا نموده اما فتوا و یا فرمان خمینی درباره ی قتل عام کمونیست ها هنوز انتشار نیافته است و باید بازمه انتظار کشید تا روزی دومین فرمان جنایت و یا فتوای مرگ دیوانه ی جماران از پرده بیرون افتد! اگر فتوای قتل کمونیست ها هم انتشار می یافت آن وقت آسان تر می شد به داوری پرداخت که این قتل عام تا چه اندازه ریشه در جنگ و ناکامی ها در هدف های جنگی داشته و تا چه اندازه ریشه در مسائل داخلی و حتا جناح بندی ها و جنگ قدرت ! اما در هر صورت اگر شکست جنگ بهانه ای بود برای تصفیه حساب با مجاهدین ، این مساله چه ربطی دارد به کمونیست ها و به ویژه کمونیست های توده ای - اکثریتی که تا دم مرگ از رژیم پشتیبانی می کردند و هم چون سایر کمونیست های ضد رژیم جنایت کارانه قتل عام شدند. چرائی این

از کشور به زندانیان سیاسی بپردازد و کشتار زندانیان سرموضعی را سازمان دهد!

۴- مقامات رژیم با اعلام پذیرش قطع نامه که یورش مجاهدین به مرزهای غربی کشور را در پی داشت دست به قطع ملاقات زدند و با محروم ساختن زندانیان از دست رسی به روزنامه و برنامه های رادیویی و تلویزیونی ، آنان را در جهان بی خبری به حالت قرنطینه درآوردند و به نحوی به فریب آنان پرداختند تا از نتایج احتمالی یورش مجاهدین و تحولات پس از جنگ بی خبر بمانند و در طی سه هفته نخست مجاهدین و سپس کمونیست ها را یکی یکی در برابر شبهه دادگاهی قرار دادند که یادآور دادگاه های تفتیش عقاید قرون وسطاست! زندانی مجاهد می بایستی خود را منافع معرفی کند ، از گذشته اش اظهار ندامت کند، موضع سازمان اش را در مخالفت با جمهوری اسلامی محکوم کند ، برای هم کاری پلیسی و لودادن فعالان سیاسی از هر گروه و دسته ای تعهد بسپارد و در صورت نیاز برای گشودن راه رزمندگان اسلام جان بازی کند و در میدان های مین بر روی مین برود ، مجموعه ای از پیش شرط های غیرانسانی و غیرقابل پذیرش ! پیش شرط هایی که مرحله به مرحله سنگین تر می شود و به عنوان داس مرگ پیش روی زندانی قرار می گیرد تا در برزخ مرگ و زنده گی ، چشم بسته و دست و پا در زنجیر دهلیز مرگ را برگزیند یا ننگ و تسلیم را ، یا به عنوان زندانی سرموضعی در برابر دادگاه تفتیش عقاید از پاسخ های تسلیم طلبانه سرباز زند و به استقیال مرگ ناخواسته بشتابد! و یا با پاسخ های موردپسند تفتیش عقایدکنندگان تسلیم شد و روح آزاده گی را قربانی تن ساخت ! یا باید از انسان و انسانیت ، آرمان های انسانی و آزاده گی دفاع نمود و یا به تحمیل دادگاه تن در داد! و با فروش خود و شرف انسانی خود ، فرصت مزدورشدن یافت! و پیش شرط هایی این چینی و در شرایطی آن چنانی بر بسیاری گران می آید و شرافت مندانه مردن را بر ننگین زیستن ترجیح می دهند! بدیهی است که نباید پنداشت که همه ی کسانی که توانسته اند با توجیحات دادگاه های تفتیش عقاید را پشت سر بگذرانند ، در خدمت رژیم درآمده اند و کسان زیادی هم هستند که در آن بزن گاه تاریخی حسب ظاهر در برابر دادگاه از در تمکین درآمدند و اندکی دیرتر از این تمکین سرباز زند اما رژیم در کشتن شمار بسیاری از زندانیان عزم جزم داشت و در برابر آنان چاره ای جز دو راهی مرگ و تسلیم وجود نداشت و اگر هم تن به تمکین موقت می سپردند رژیم دست از سر آنان بر نمی داشت و این قضیه بر شمار بسیاری از قربانیان روشن بود که جز گزینش مرگ سرخ چاره ای در پیش روی ندارند!

۵- در مورد کمونیست ها اوضاع به گونه ای دیگر است و علاوه بر نفی گذشته ی خود و محکومیت موضع سیاسی - ایدئولوژیک سازمانی که با آن کار کرده اند باید پاسخ دهند که مسلمان اند و یا مرتد! و اگر مرتد ، مرتد فطری هستند و یا ملی و اگر مرتد فطری هستند یعنی از خانواده ای مسلمان و مقید به آدای مذهبی برخاسته اند و یا خود پیش از کمونیست شدن مسلمانی مقید بوده اند و ترک واجبات دین کرده اند سزاوار مرگ اند و غیرقابل بخشش ! اما اگر از خانواده ای مسلمان نیستند و یا اگر در خانواده مسلمانی پرورش یافته اند که پدرمادر علی رغم مسلمان

چندصد نفر از فروشنندگان موادمخدر را در برابر چشمان مردم به دار و جوخه های مرگش سپرد.
ما نظاره گران خاموش این اعدام ها ماندیم .

ترور فعالین سیاسی در شهرهای مختلف آغاز شده بود و قربانیان این رژیم را به صدها نفر رسیده بود. ما تازه به یاد مان افتاد که نباید چنین باشد. آنگاه محکوم می کنیم! ها به نشریات سازمان های سیاسی راه یافتند. محکوم کردن هایی که تنها محدود به ترور اعضا و هواداران سازمان های خودی بود.

اعدام بی شرمانه رهبران خلق ترکمن، توماج، مختوم، واحدی، جرجانی و اعتراف صریح مقامات مسئول رژیم، می توانست زنگ خطر جدی برای همه باشد که جمهوری اسلامی در تدارک قتل عام تمامی دگراندیشان و آزادیخواهان است. رژیمی که با رسالت جهالت تاریخی اش تخت و شلاق و اعدام را با چاشنی آیات قران درابعادی به وسعت ایران پهن نموده و احکام مرگ را با اسم رمز « منافع » و « مرتد » به اجرا نهاده بود. اما درک این شرایط و شناخت این هیولا برای بسیاری از رهبران اپوزیسیون چپ و ترقی خواه آن قدر مشکل بود که حتی بسیاری از آنها حاضر شدند که آگاهانه در مقابل این جنایات با مسببین این کشتارها مامشات کنند.

رژیم عهد بربریت جمهوری اسلامی با یورش وحشیانه به کردستان و بمباران شهرها تمام اسرایش را از سندانج تا مهاباد به جوخه های مرگ سپرد.

جمهوری اسلامی بلایی بود که نازل شده بود و به هر بهایی می خواست خود را به مردم تحمیل نماید.

رژیم به موازات اعدام های رسمی و اعلام شده در جراید و وسایل ارتباط جمعی، شیوه های غیرانسانی و زبوانه ای را برای تکمیل کشتارهای خود به کار می بندد. گله های حزب الهی در شهرهای مختلف یورش گسترده به هواداران و اعضای سازمان های سیاسی را در دستور کار خود قرار می دهند. در شهر خرم آباد تا ۳۰ خردادماه ۶۰ حداقل ۶ نفر از هواداران سازمان مجاهدین، سازمان فدایی و حزب توده ترور می گردند. در کرمانشاه گروه شیت چندین نفر را مورد

باید هایی که هم چنان بر وجدان بشریت سنگینی می کند!

راه گریز دیگری هست؟

شهرام دریانی

دختر ۱۶ ساله ای به نام عاطفه رجبی اهل شهرستان « نکا » به جرم اعمال منافی عفت !!! به دار آویخته می شود. حکم اعدام صادره از سوی حکام اسلامی و نمایندگان خدا پایانی ندارد. این نیز آخرین اعدام نخواهد بود و تا زمانی که این نامردمان بر کارند آخرین تیر نیز نخواهد بود.

از همان روزهای اول قدرت گیری خمینی، مردم شاهد ده ها نمونه اعدام بر پشت بام مدرسه « رفاه »، اقامتگاه موقت خلفای اسلامی در تهران بودند. مسئولین رژیم ساقط شده پهلوی، نظامی و غیرنظامی اولین طعمه هایی بودند که به دستور مستقیم خمینی که با خونسردی تمام حکم مرگ صادر می کرد در مقابل جوخه های آتش قرار گرفتند. این آغاز کشتارها نه تنها مورد پذیرش نیروهای چپ و مبارز قرار گرفتند بلکه فریاد ادامه انقلابی! این کشتارها نیز داده می شد. نشان انقلابی بودن، انتقام هرچه خونین تراز دست اندرکاران رژیم پهلوی معنا پیدا می کرد.

با روشن شدن تکلیف این دسته از مفسدین فی الارض!، و جذب مهره های امنیتی و نظامی رژیم سابق که در ایران مانده بودند، مفسدین! دیگری برای خلفای اسلامی طرح شدند. بهائیان و زنان روسپی قربانیان بعدی بودند. ما نظاره گران خاموش این جنایات ماندیم.

اعدام صد ها نفر به جرم قاچاقچی گری توسط باندهایی صورت می گرفت که در حال شکل دادن به بزرگترین باندهای مافیایی قاچاق منطقه بودند.

با دریافت حکم از سوی خمینی جلال، خلخالی، این موجود سادیست در مدتی کوتاه

در ماه های پایانی زنده گانی خمینی دو مساله برای جانشینان او حیاتی بود که تلاش داشتند پیش از مرگ او به سرانجام برسانند، مساله ی جنگ و مساله ی زندانیان سیاسی و می خواستند به هر وسیله ممکن آنها را در زمان حیات خمینی خاتمه دهند تا مبادا پس از مرگ او ابزار تبلیغاتی رقیبان احتمالی نباشد. در این دوره خمینی هم به بیماری سرطان پروستات مبتلا بود و هم به دلیل کهولت در آستانه ی مرگ قرار داشت و باند رفسنجانی - خامنه ای با برخورداری از پشتیبانی احمد خمینی بر آن بود که هر دو مساله را هرچه زودتر تمام کنند و با پذیرش قطع نامه ی ۵۹۸ شورای امنیت ملل متحد نوبت زندانیان سیاسی رسید و بر آن شدند تا مجوز و فرمان نوشتاری خمینی و در زمان حیاتش هم چون مساله ی جنگ به پایان برسانند و پس از مرگ خمینی موجبی برای نزاع های خانوادگی بر سر این مساله باقی نماند. به این اعتبار، به مهم ترین انگیزه ی سیاسی این جنایت می رسمیم که باند رفسنجانی - خامنه ای در پی حذف صورت مساله ی زندان از محاسبات برآمدند! تا با کشتن شمار بسیار زیادی از زندانیان سیاسی و از قالب بیرون کردن سایر زندانیان، مساله ی زندان و زندانیان سیاسی از محاسبات سیاسی خود جدا سازند.

زندانین سیاسی را دسته دسته به فرمان خمینی و توطئه رفسنجانی - خامنه ای در زندان ها دار زدند و شبانه در گورهای جمعی پنهان ساختند. شش تا هشت هزار تن از فرزندان دلاور خلق از مجاهد و کمونیست تا دموکرات و آزادی خواه را کشتند تا خود چند صباحی بیش تر حکومت کنند و بساط تنگین و چپاول خود را چند صباحی بیش تر برپا دارند و این انگیزه اصلی این جنایت بود. همان طور که پیش از آن با کشتن و دارزدن و ایجاد وحشت دست گاه ستم کاره ی خود را برپا می داشتند و پس از ارتکاب این جنایت هولناک هم از کشتن و تباہ ساختن بازمانده اند.

اما آنان، یعنی همه ی آن جنایت کاران، هم آمران و هم کارگزاران در پیش گاه تاریخ، ملت ایران و جهانیان سرافکننده و شرمساراند و دیر یا زود به جرم این توطئه ی فاشیستی در برابر دادگاه قرار خواهند گرفت تا به اتهام های فاشیستی خود پاسخ دهند. این دادگاه، و این محاکمه، باید هرچه زودتر در حیات جمهوری اسلامی و در یک دادگاه معتبر جهانی برپا شود و پس از سرنگونی رژیم در یک دادگاه ملی و خلقی! اکبرهاشمی و علی خامنه ای به عنوان دو متهم اصلی و آمران این جنایت و قتل های زنجیره ای در صدر متهمان، و حضور آنان در راس هرم قدرت نباید موجب فرار آنان از مجازات باشد! دادگاهی عادلانه برای رسیده گی به این جنایت و سایر جنایت های بی شمار دیگری که در ۲۵ سال فرمان روائی تنگین جمهوری اسلامی روی داده است! و این درخواست و حق طلبی برای محاکمه ی جنایت کاران علیه بشریت درخواستی است منطقی و امری است محتوم، امری که دیر یا زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد! و اگر تاخیری در آن روی می دهد نشانه ی کم کاری ماست نه حقانیت آنان و یا توانائی آنان از فرار از محاکمه و مجازات!

نهم شهریورماه ۱۳۸۳

انسان می کشاند و هیچ اشکی نیز نمی تواند مرحمی بر دل آن دختر و هر انسانی که این خبر را شنیده بود بگذارد.

ترور، مرگ و نیستی شیوه حکومتی شده است که ۲۵ سالست بر مردم ما تحمیل شده است. چنین جرثومه ای به الگوی گروه ها و سازمان های اسلامی هم درآمده است. نیروهایی که در منطقه تخم مرگ می کارند. نیروهای ارتجاعی ای که با بهره گیری از قرآن و مذهب کوچکترین مخالفتی را بر نمی تابند و به فجیع ترین شکلی مخالفانشان را به قتل می رسانند.

باوجود محکومیت چندین و چند باره رژیم به خاطر نقض خشن حقوق انسانها توسط عالی ترین مجامع بین المللی اما هنوز علایق اقتصادی و ژئوپلتیکی قدرت های بزرگ سرمایه جهانی مانع اصلی برای تحت فشار قراردادن این رژیم می باشند. اتحادیه اروپا هنوز از دیالوگ انتقادی سخن می گوید و با این کار خود افکار عمومی را به بازی گرفته است. تمام تلاششان اینست که ثابت کنند که این رژیم استحاله پذیر و تغییر پذیر است. با تمام امکاناتشان تلاش می کنند که این رژیم همچنان پابرجا بماند. چراکه از تغییرات بنیادین در این منطقه و بویژه در ایران هراسانند. حضور آگاهانه مردم را بر نمی تابند.

آزادی به مسلخ کشیده شده است و دیگر رمقی برایش نمانده است.

با آزاد اندیشان میلیونی چه خواهند کرد؟

اما باید ایستاد. باید از حرمت انسان به دفاع برخاست. باید برای تحقق آزادی و برابری پای به میدان نهاد. باید درمقابل اعدام عاطفه ها ایستاد. باید درمقابل سنگسار ایستاد. باید..... باید.....

بایدیایی که هم چنان بر وجدان بشریت سنگینی می کند.

راه گریز دیگری نیست!

سازمان اکثریت در خرداد ۶۰ در تهران اعدام شد نیز اتخاذ می گردد. تصور این که خمینی نماینده خرده بورژوازی مرفقی است و قرار است که متحد اردوگاه سوسیالیستی واقعا موجود آن زمان باشد و رشد غیرسرمایه داری را طی نماید این گونه جریانات را بدانجا کشانده بود که حتی تا سال ۶۳ از اعدام ها به شکلی حمایت نموده و آن را نشانه اقتدار ولایت فقیه و جناح امام ضدامپریالیست می دانستند. رشد غیرسرمایه داری، حرکت در راه سوسیالیسم و تحقق آزادی و دموکراسی، به زعامت این هیولای ماقبل تاریخ، تمسخری که تاریخ هم از تکرارش شرم دارد!

جمهوری اسلامی بی محابا به کشتار ادامه می دهد. اعدام و ترور تنها زبانی است که با آن آشنا بود و هست.

اکبر عراقچی که به جرم ارتباط با مجاهدین یک سال در زندان حبس کشیده بود بعد از آزادی در سال ۶۲ صبح زود ربوده و دو روز بعد جسد شکنجه شده اش در خاکروبه های یکی از روستاهای همدان پیدا می شود. منوچهر نورافشار و ناصر مرئی از هواداران جنبش نوین کمونیستی در میدان شهر همدان با جرئت به دار آویخته می شوند. و.....

جلادان رژیم در تمامی این سالها با زیرپانهادن بدیهی ترین حقوق انسانها، با تشکیل دادگاه های یک دقیقه ای حکم مرگ صدها نفر را صادر می کنند. تجاوز به زنان زندانی و دخترانی که به اسارت این گزندگان می افتادند بمثابة یک عمل صواب برای این گله های هار به امری عادی در شکنجه گاه ها تبدیل می گردد. تجاوزگران برمسند و قربانیان در بند.

در بند زنان همدان دختری زندانی بود که نیمی از بدنش بر اثر سگته فلج شده بود و قادر به حرف زدن عادی نبود. او بیمار و دچار اختلالات روانی شده بود. دلیل زندانی بودنش تجاوزی بود که توسط چند نفر به او شده بود و به سفارش مادرش و جلوگیری از آبروی خانواده زندانی اش کرده بودند. رژیم به جای آن که تجاوزگران به این دختر را دستگیر کند این دختر بیچاره را با آن وضعیت بد جسمی اش در زندان نگاه داشته بود. جرم رابطه نامشروع به او بسته بودند. پخش این خبر موجب اعتراضات گسترده ای توسط مردم شهر می گردد و رژیم بالاچاره او را آزاد می کند. موردی که درد و رنج را تا مغز استخوان

حمله مسلحانه قرار داده و یکی از هواداران سازمان فدایی را به قتل می رساند. در شهر همدان بسیج محله بختیارها دست به ترور و ایجاد فضای رعب و وحشت می کند. دراصفهان، قائم شهر، رشت، شیراز و بسیاری از شهرهای بزرگ تخم مرگ مخالفین پاشیده می شود.

خمینی با بهره گیری از فضای جنگ و مددگیری از تاکتیک های نابجای مجاهدین و برخی از نیروهای چپ و با سواربودن بر توهم و نادانی بخش بزرگی از مردم موفق می گردد که جبهه های جنگ را به درون شهرها کشانده و جبهه ای نابرابر و غافلگیرانه را در برابر اپوزیسیون بگشاید.

دراین رزم نابرابر و ناخواسته، چپ ایران در مدت بسیار کوتاهی ضربات جبران ناپذیری را متحمل می گردد. طی ضربات گسترده و برنامه ریزی شده سال های ۶۰، هزاران نفر از هواداران و اعضای سازمان های چپ و همچنین سازمان مجاهدین و دیگر سازمان های مذهبی به اسارت درمی آیند و لیست های ده هانفره روزانه اعدام شدگان در روزنامه ها نشان از تصفیه حساب رژیم با دگر اندیشان می دهد. چیره شدن فضای مرگ و هراس برسراسر ایران و بازداشت های وسیع و اعدام ها و جنگ، به تثبیت حاکمیت اسلامی یاری می رسانند. خمینی بارها تکرار می کرد که: « جنگ نعمت است. » و از این نعمت حداکثر استفاده را می کند.

مماشات گرانی چون حزب توده، سازمان اکثریت و حزب رنجبران هنوز در پی به انجام رساندن توهمنات خود نسبت به انقلابی و ضدامپریالیستی بودن و نه شرقی، نه غربی و... ددمنش رژیم اسلامی بودند و از یاری رساندن به این هیولا نه تنها دریغ نمی کردند بلکه برخی از اعضا و هواداران آنها دوش بدوش پاسداران در سرکوب ضدانقلاب! سرازپا نمی شناختند. در بیانیه هایشان از اعضا و هوادارانانشان می خواستند که عوامل امپریالیسم آمریکا را به دادستانی معرفی کنند. زمانی هم که مصطفی بختی از هواداران حزب توده در خرم آباد فجیعانه ترور می گردد گناه این قتل را به گردن جناح ارتجاعی رژیم که خواستار رابطه با آمریکا است می اندازند. همین موضع زمانی که حمید پریوار یکی از اعضای